

غرب و غرب‌زدگی در اندیشه دکتر داوری؛ با تکیه بر ملاحظات اخذ و اقتباس مقولات غرب جدید

رضا دهقانی*

چکیده

یکی از مهم‌ترین موضوعات اندیشه دکتر داوری غرب و غرب‌زدگی و شرایط مواجهه و اخذ و اقتباس از غرب است. وی در نگاه کلی‌گرایانه خود غرب را دارای هویت می‌داند.^۱ به نظر ایشان در مواجهه با آن نمی‌توان گزینشی عمل کرد و مثلاً چیزهایی را از آن اخذ کرد و چیزهای دیگری را طرد کرد.^۲ به نظر داوری غرب یا غربی‌شدن تقدیر جمعی ماست،^۳ اما آنچه اهمیت دارد توجه به مبانی و اصول غرب در مواجهه با آن است. در مواجهه با این امر کلی بحث در دموکراسی، آزادی، و توسعه از اهمیت محوری برخوردار است. وی دموکراسی جدید غرب را نوعی دموکراسی مجازی^۴ و البته ناگزیر می‌داند که مبتنی بر حق طبیعی است و اساساً داوری ما را به توجه به مبادی این دموکراسی تذکر می‌دهد. داوری خود را منتقد دموکراسی غربی دانسته است، اما نقد خود را نه مبتنی بر مبانی ایدئولوژیک خاص بلکه ناظر به امید و امیدواری به ظهور تفکر معنوی تلقی می‌کند. اما آزادی نیز به نظر وی نه بی‌قید و شرط، بلکه حقیقت و به تعبیری عبودیت است.^۵ داوری تعبیر و قرائت فاشیستی از نظریه‌اش در باب آزادی را ناشی از خلط مراتب سیاست و فلسفه می‌داند. در باب توسعه، وی توسعه را رشد و پیشرفت علم و برقراری نظام روابط و مناسبات خاصی می‌داند^۶ و این نظم، نظم جهانی و واحد است و لذا همگی در نهایت به یک مقصد می‌رسیم که همان جهان وهمی تکنیکی است. این مقاله را داوری بررسی کرده است و نظرات ایشان عیناً

* پژوهش‌گر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی دانشگاه علامه طباطبائی

rezadehqani2008@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۶/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۹/۲۰

و به ترتیب ذکر شده توسط ایشان در پی‌نوشت آورده شده است، لذا همه پی‌نوشت‌ها از ایشان است.

کلیدواژه‌ها: داوری، غرب، غرب‌زدگی، تجدد، مواجهه^۷، دموکراسی، آزادی، مدرنیته.

۱. مقدمه

در مورد اندیشه‌های دکتر داوری بحث‌ها و اختلاف نظرات زیادی بین اهل نظر جامعه ما در گرفته است که خود وی آن‌ها را سوء تفاهم می‌داند. وی سوء تفاهم‌ها در باب اندیشه خود را بیش‌تر ناشی از اجمال در کلام و نوشته‌هایش می‌داند و وجه سوء تفاهم‌ها را مشکل زبان و ارتباط در جهان جدیدی می‌داند که بنیاد آن سست شده است. در این جهان، و مخصوصاً جهان متجددمآب، آشوب فکری و خلط مراتب وجود دارد و فلسفه، هنر، دین، و معارف به مرتبه فهم همگانی تنزل کرده و همگی به زبان روزنامه بیان می‌شوند و چون سیاست بر زبان روزنامه‌ای غلبه دارد، لذا به زبان سیاست بیان می‌شوند. سیاست قدرت تام و تمام شده است و غلبه سیاست و تکنیک را نمی‌توان منکر شد و البته تن‌دادن به آن و تحویل همه چیز به سیاست شاید به فاجعه‌ای در زندگی بشر بینجامد.^۸ وی می‌گوید:

من در نوشته‌های خود سعی کرده‌ام که به فلسفه وفادار باشم و می‌دانم که این وضع در شرایط کنونی یک امر معقول و موجه نیست. سوء تفاهمی که در مورد نوشته‌هایم پدید آمده و بعضی از خوانندگان گمان کرده‌اند که قصدم از نوشتن، اثبات و ترویج سیاست خاص بوده است، به سیاست‌اندیشی غالب زمانه باز می‌گردد. هرگونه فرار از این وضعیت در معرض شکست است چراکه گفتار یا دیسکورس زمان ما دیسکورس سیاست است و هر زبان دیگری که گشوده شود محکوم به شکست است و از این جمله است زبان فلسفه و شعر (داوری، ۱۳۸۷: ۱-۳).

یکی از موضوعات مهم در غرب‌شناسی شناخت اندیشه‌های متفکران جامعه ایرانی است؛ متفکرانی که در باب غرب و مواجهه با آن و اخذ و اقتباس از آن اندیشیده باشند. بی‌شک دکتر داوری یکی از مهم‌ترین اندیشمندان جامعه معاصر ما در این موضوع است. تاکنون مقالات، ویژه‌نامه‌ها، و مصاحبه‌های فراوانی در شناخت ابعاد اندیشه وی منتشر شده است که حکایت از اهمیت اندیشه وی در جامعه معاصر ما دارد. هم‌چنین کتاب‌های متعددی نیز توسط وی به چاپ رسیده است. این مقاله در پی آن است تا با رهیافتی تحقیقی و با تکیه بر متن آثار وی به شناخت اندیشه‌های او در باب غرب و غرب‌زدگی و اخذ و اقتباس از غرب

بپردازد. به نظر نگارنده این موضوع مهم‌ترین موضوع در اندیشه وی است. این مقاله در پی رسیدن به خاستگاه سوء تفاهم‌های اشاره شده در حیطه موضوع خود و اخذ پاسخ‌های ممکن از متن آثار منتشر شده دکتر داوری است. در این مقاله ابتدا به مفاهیم غرب و غرب‌زدگی و تعریف آن‌ها در اندیشه داوری خواهیم پرداخت. سپس به مسئله اخذ و اقتباس از غرب و امکان و چگونگی و اهمیت آن می‌پردازیم. در ادامه به مهم‌ترین مقولاتی که در اخذ و اقتباس و مواجهه با غرب اهمیت دارند می‌پردازیم که این مقولات از یک‌طرف تکنیک و از طرف دیگر دموکراسی و آزادی و توسعه‌اند. در این بین هویت‌اندیشی^۹ در مواجهه با غرب به مثابه شیوه داوری و تحلیل وی از امکان اخذ و اقتباس اهمیت ویژه‌ای دارد که به این موضوع نیز پرداخته شده است و بعد از این مباحث بحث از گفت‌وگوی تمدن‌ها خواهد شد که پس از بررسی‌های انجام شده به نوعی یکی از وجوه ایجابی مواجهه ما با غرب از دیدگاه دکتر داوری را معرفی می‌کند و در نهایت این مقاله از مجموع این مباحث به نتیجه‌گیری می‌پردازد.

۲. غرب و غرب‌زدگی

داوری غرب و شرق را هریک، یک عالم می‌داند. وی عالم را نه مجموعه‌ای از چیزها یا امور خوب و بد، بلکه شرط و امکان پیدایش انحایی از سنن و روابط می‌داند.^{۱۰} البته منظور وی از «غرب» مبهم است. وی در جایی می‌گوید:

غرب و شرق هریک، یک عالم است و عالم نه مجموعه اشیاست و نه چیزی مانند روح جمعی دورکهایم. عالم روشن‌گاهی است که به اشیا امکان وجود و ظهور و قرب و بعد و تقدم و تأخر و اهمیت و بی‌اهمیتی و بزرگی و کوچکی و ... می‌دهد. غرب و شرق امکان پیدایش و تحقق انحایی از سنن و روابط و رسوم و قواعدند، نه مجموعه چیزها (داوری، ۱۳۸۳ الف: ۱۴۵-۱۴۶).

به نظر ایشان غرب یک حادثه و درعین حال یک تاریخ است. آغاز غرب در یونان و همان آغاز فلسفه است. ایشان در نگاه کلی خود، غرب و شرق را دارای ماهیت می‌داند^{۱۱} (همان: ۱۴۶). او غرب را یک تاریخ می‌داند که در آن آدمی دائرمدار عالم وجود می‌شود.

غرب یک تاریخ است. غرب عالمی است که در وقت تاریخی با نحوی تفکر و با گشایش افقی که در آن بشر کم‌کم به مقام دائرمداری موجودات رسیده به وجود آمده است. آخرین منزل و مرحله غرب، مرحله مطلق شدن علم تکنولوژیک است. غرب جدید عالمی است که در آن تقدیر آدمی به تکنولوژی پیوسته است (همان: ۱۵۲).

دکتر داوری برای غرب ماهیت قائل است اما این ماهیت را، نه جوابی که در پاسخ به پرسش «ماهو» که طرحی می‌داند که در آن اشیا، اشخاص، افکار، اعمال، قصدها، معاملات، و قوانین رنگ و وجهه خاصی به خود می‌گیرند. این رنگ و وجهه ذات جاری در علوم و ادبیات و کارها و قوانین و رسوم و اشیا و اشخاص است (داوری، ۱۳۸۴: ۲۵).

مفهوم غرب‌زدگی یکی از مهم‌ترین مقولات فکری ایشان است که در این بحث، حتی از جهت طرح بحث، داوری مدیون مرحوم فردید است. داوری غرب‌زدگی را صرف تقلید از آداب و رسوم و روش‌های غربیان نمی‌داند. «غرب‌زدگی یک نحوه بودن در جهان است. غرب‌زدگی نگاه سوژکتیو به جهان و موجودات است» (داوری، ۱۳۸۷: ۲۸). به این معنا، غربیان هم غرب‌زده‌اند. مناطقی مثل اروپای غربی و امریکای شمالی و ژاپن غرب‌زده بسط‌یافته و بقیه عالم دچار غرب‌زدگی مضاعف‌اند (همان). درحقیقت تقدیر جمعی ما و تمام اقوام عالم غربی‌شدن است. پایین‌ترین مرتبه غرب‌زدگی آن است که ارزش‌های غربی را مطلق انگارند و ندانند که این ارزش‌ها غربی است [غرب‌زدگی مضاعف]. صورت دیگر مرتبه خودآگاهی است که ما هنوز به آن نرسیده‌ایم، یعنی این‌که بدانیم که همه ارزش‌های کنونی عالم غربی است [غرب‌زدگی بسیط]. به نظر ایشان ارزش‌های غربی مبتنی بر مبادی و اصولی‌اند و این ارزش‌ها نسبت به تفکر غربی که باطن تمدن است، حکم ظاهری را دارند و باید ظاهر و باطن را یک‌جا و یک‌باره گرفت. این صورت غرب‌زدگی «پسندیده و جدی است» (داوری، ۱۳۵۷: ۶۵). به نظر ایشان راه بشر کنونی راه تجدد و تجددمآبی است.^{۱۲} البته نباید غرب را کلمه بدی بدانیم. وی نفسانیت را در مقابل سوژکتیویته گذاشته و این ترجمه را غلط نمی‌داند البته به شرط آن‌که معنای فلسفی آن مد نظر باشد نه معنای اخلاقی آن. وی می‌گوید که بازتاب مخالفت‌ها با این معادل‌گذاری گسترده بود و معترضین حق داشتند و خود او هم آن تعبیر را بد می‌داند (همان: ۲۹). البته به‌کاربردن کلمه نفسانیت در مقابل سوژکتیویته و تأکید بر نفس اماره ریشه در بیان مرحوم فردید دارد. خود دکتر داوری هم در جاهای دیگری به این نفسانیت اشاره می‌کند؛ مثلاً ایشان در *اوتوپپی و عصر جدید* می‌گوید که در دوره جدید خدا غایب است. دین و احکام آن منشأ اثر نیست. «بشر جدید بیش‌تر به حیوانیت اهمیت می‌دهد و اصرار در حیوانیت خود دارد»^{۱۳} (داوری، ۱۳۷۹ الف: ۴۷). وی می‌گوید «اگر نفسانیت عین وجود بشری است که هرچند ممکن است وجود خدا را اثبات کند خود را نیازمند او نمی‌داند، تمام فلسفه‌های غرب نفسانیت است». وی معتقد است «همه‌چیز در عالم غربی تابع روش است و از این حیث میان علم و سیاست و آزادی

فرقی نیست و این نفسانیت است»^{۱۴} (داوری، ۱۳۶۷: ۶۷). این استفاده از نفسانیت موجب سوء تفاهم می‌شود به طوری که برخی از منتقدین ایشان می‌گویند:

چه اشکالی دارد که همه چیز تابع روش باشد؟ آیا این همه بحث‌هایی که در تفکر غرب در باب روش علوم مختلف مطرح شده نفسانیت است؟ اگر نفسانیت را در این جا همان سوپژکتیویته بگیریم، تابع روش بودن حسن است نه عیب. به چه دلیل تابع روش بودن مستلزم آن است که میان علم و سیاست و آزادی فرقی نباشد (نصری، ۱۳۸۶: ۲/۲۶۳).

۳. مدرنیته و اخذ آن

دوره جدید، در نظر وی، دوره خاصی است که در آن بشر واجد عقل ابزاری شده است (داوری، ۱۳۸۷: ۲۳). او مدرنیته را نحوه خاصی از نسبت بشر با عالم و آدم می‌داند که علم، هنر، و تکنولوژی در آن تجلی پیدا کرده است (داوری، ۱۳۸۳ الف: ۱۰۱). عقلی که در این دوره حاکم می‌شود شناسنده چیزها، چنان که هستند، نیست. این عقل هیچ چیزی را چنان که هست نمی‌شناسد. این عقل خود به جهان و موجودات صورت می‌دهد و به آن صورت علم پیدا می‌کند. عقل این دوره جدای از اراده نیست. این عقل عین قدرت است. وضعیت حاضر که توصیف شد با دکارت آغاز شده است؛ او اولین کسی است که عقل سوپژکتیو را مطرح کرد. این ظهور عقل و تکنولوژی با پوشیده شدن امر قدسی و قرار گرفتن هنر در قلمرو زیبایی‌شناسی و در بعضی مظاهر دیگر ظهور پیدا کرده است (همان). البته چنان که می‌بینیم ایشان در این مورد صریحاً به هایدگر نزدیک است. هایدگر نیز در ابتدای رساله عصر تصویر جهان پنج تغییر را از ویژگی‌های مدرنیته برمی‌شمرد که شامل علم مدرن، تکنولوژی ماشینی، تلقی فعالیت بشری به عنوان فرهنگ، انتقال هنر به محدوده زیبایی‌شناسی، و فقدان خدا یا خدایان [خدازدایی] می‌شود (هایدگر، ۱۳۷۵: ۱).

دکتر داوری گاه فصل ممیز غرب را آزادی فردی می‌داند و گاه نیز عقل و مبنای آن؛ البته عقل و علمی که به عالم سفلی تعلق دارد. او همه غرب را عقل و علم مایل به عالم سفلی و لذا عقل را نفسانیت تلقی می‌کند. البته این نفسانیت به معنای پیروی از شهوت و هوی پرستی نیست بلکه نفسانیت غرب یک نظام است که بشر در آن محور است و میزان و مقیاس همه چیز بشر است (داوری، ۱۳۶۷: ۸۴). به زعم وی این عقلی که نفسانیت است عالم و آدم را فاسد کرده است.^{۱۵} این عقل در پی تسخیر ماده است. عقل جدید یک قوه قدسی نیست که با عالم قدس ارتباط داشته باشد، بلکه از مراتب جبروت و ملکوت تنزل

کرده و به قوه راهنمای تسلط بشر بر ماسوا مبدل شده است (داوری، ۱۳۶۳: ۱۲). جهت نگاه آدمی به موجودات تغییر کرده است و طبیعت به موجود بی‌جان‌ی که باید به تصرف تملک ما درآید تنزل کرده است (داوری، ۱۳۸۳ الف: ۱۲۲).

دکتر داوری معتقد است که از زمان مواجهه ما با غرب همواره غرب غالب بوده است و «ما در پایان تاریخ خود بودیم و اگر تاریخ دیگری آغاز نمی‌شد راهی جز نابودی نداشتیم. ولی تاریخ غرب وجود داشت و ما خواه‌ناخواه در آن وارد شدیم و کم‌کم صورت تمدن غرب جای خود را باز کرد، لذا ارزش‌های گذشته ما برافتاد و ارزش‌های غربی رواج یافت و ما گمان کردیم که آنچه در پایان تاریخ غربی محقق شده است می‌تواند آغاز تاریخ جدید ما باشد» (داوری، ۱۳۵۷: ۵۷). بنابراین «صدر تاریخ تجدد یا تجدد‌زدگی ما ذیل تاریخ غرب بوده است. یعنی ما وقتی قدم در راه تجدد گذاشتیم که غرب به پایان خود رسیده بود» (داوری، ۱۳۷۹ ج: ۴۴). وی می‌گوید ما در این تجدد که اقتباسی بود اکنون به تدریج داریم متوجه می‌شویم که این تمدن غربی با علم و ادبیات و فلسفه هم ملازمه دارد. مشکل جهان توسعه‌نیافته این است که تمدنش با تفکرش هم‌خوانی ندارد. اما غرب در دوران رونق خود دارای تفکری بود که چون جان، با کالبد جامعه آن یعنی آداب و رسوم و اخلاق و معیشت و علم و سیاست و تکنیک آن یگانه بود (داوری، ۱۳۸۷: ۴۳). ما فهم ناقصی از تجدد داشتیم و از آن‌جا که در باب تجدد نیندیشیدیم دچار گسیختگی تاریخی شدیم. دکتر داوری در وضع کنونی تفکر در ایران می‌گوید که تاریخ کنونی ما تاریخ گذشته غرب است و ما نتوانستیم در تفکر و فرهنگ غرب شریک شویم و با گذشته خودمان هم بیگانه شده‌ایم. این سؤال پیش می‌آید که آیا این اندیشه به نتایجی مثل امتناع تفکر منجر خواهد شد؟^{۱۶} داوری ابتدا به بحث نسبت تاریخ و اندیشه می‌پردازد. او با رویکردی متأثر از بحث «تاریخ هستی» هایدگر معتقد است که تاریخ‌ها با تفکر شروع می‌شوند. یعنی بنیاد تاریخ تفکر است. تفکر شرط قوام دوران تاریخی است و تابع آن نمی‌شود (داوری، ۱۳۸۳ ب: ۳). ما در دوره جدید تفکر نداشته‌ایم و به صرف خواندن تاریخ فلسفه هم نمی‌توان با تفکر معاصر اروپا هم‌زبان شد. اکنون چون امکان‌های پیش روی ما در آینده، به‌علت قهر و تسلط تجدد و غرب در گذشته تاریخ غربی قرار دارد، لذا آینده جهان ما وضع فعلی اروپاست و مشکل ما آن است که نمی‌توانیم فکر کنیم و در این میانه آنچه در حال جهانی شدن است تجدد است (داوری، ۱۳۸۷: ۶۱-۶۶). ما در مواجهه با غرب گزینشی برخورد کردیم و به فلسفه و اندیشه آن کاری نداشتیم و خواستیم فقط علم و تکنولوژی و پیشرفت و توسعه آن را اخذ کنیم. حال

آن که تمدن چون درخت است و نمی‌توان شاخه‌های یک درخت یا قسمت‌هایی از ریشه آن را از خاک بیرون آورد و در جای دیگر کاشت (داوری، ۱۳۷۹ الف: ۷۲).

۴. تکنیک و نقد غرب

دکتر داوری از قول هایدگر می‌گوید که در سیر تفکر غربی، حقیقتی که محقق شده حقیقت تکنیک است. او با رویکردی هایدگری به تکنیک نگاه می‌کند و آن را غیر از وسایل و ابزار می‌داند. به نظر وی تکنیک ناشی از تلقی عالم به‌مثابه منبع نیرو و انرژی است. به نظر ایشان برخلاف آنچه معمولاً می‌پندارند تکنیک نتیجه و حاصل علم جدید نیست بلکه درحقیقت باطن علم و فلسفه غربی است (همان: ۳۶-۳۷). هرچند تکنیک به معنی تکنولوژی دیرتر از علم به وجود آمده است «اما از حیث ذات مقدم بر علم است و علم را راه می‌برد» (داوری، ۱۳۷۹ ب: ۴۰). به نظر ایشان ما مقهور تکنیک هستیم و او مالک ماست. اگر ما مالک آن بودیم می‌توانستیم آن را در راه مصلحت خودمان به کار بگیریم و دامنه جنگ و ظلم این همه توسعه نمی‌یافت (داوری، ۱۳۸۷: ۳۷). از نظر وی برخی فیلسوفان نظیر یاسپرس که تکنیک را نه تنها وسیله می‌دانند، بلکه انسان را قادر به رهایی از اسارت آن هم می‌دانند، کم‌تر در ماهیت تکنیک تأمل کرده‌اند و مشهورات مربوط به تکنیک را با آرا و نظرات خود درآمیخته‌اند (داوری، ۱۳۷۹ ب: ۴۸). از نظر یاسپرس تکنیک هم وسیله است و هم قابل کنترل، اما داوری جمع این دو را امکان‌پذیر نمی‌داند (همان: ۳۹). برخی منتقدین معتقدند که دکتر داوری استدلال محکمی برای دیدگاه خود در باب تکنیک ارائه نمی‌دهد و می‌پرسند که آیا واقعاً به فرض آن که امروزه تکنیک در اختیار بشر نیست می‌توان حکم کرد که تکنیک دیگر وسیله نیست؟ به فرض این که تلقی انسان از جهان به‌مثابه منبع نیرو باعث حصول تکنیک شده است. آیا اگر این نسبت انسان با عالم از بین برود و دیگر عالم خزانه نیرو در نظر گرفته نشود، تکنیکی هم وجود نخواهد داشت؟^{۱۷} (نصری، ۱۳۸۶: ۲/۲۶۳). داوری معتقد است که باید از استیلاي تکنیک رها شد، یعنی اگر کسی ذات تکنیک را بشناسد و نسبت خود را با آن دریابد می‌تواند از اسارت تکنیک رها شود و دست به گزینش بزند (داوری، ۱۳۶۷: ۱۷۳).

۵. مواجهه با غرب

وی متفکران در باب غرب را به دو دسته تقسیم می‌کند. کسانی که منکر هر ماهیتی برای

غرب هستند و دیگرانی که به موجودیت غرب قائل اند که البته ایشان همه در باب ماهیت آن اتفاق نظر ندارند. دکتر داوری خود را از جمله متفکران دسته دوم می‌داند؛ وی مدعی است که فلسفه نمی‌تواند منکر ماهیت غرب باشد و لذا افراد دسته اول را فیلسوف و اهل علم نمی‌داند،^{۱۸} اما در دسته دوم درک متفاوتی از غرب وجود دارد (داوری، ۱۳۸۷: ۵۹). وی از جمله کسانی است که غرب را یک کل حاوی اجزا نمی‌داند. در نظر او نباید غرب را یک کل و مجموعه‌ای از «علم و تکنولوژی و هنر و اخلاق و بدی‌ها و معاملات و مناسبات موجود در غرب دانست».^{۱۹} به نظر وی غرب نه یک کل که یک کلی و ماهیت است. «غرب یک نحوه تلقی و یک اراده است. با این نحوه تلقی، عالم و آدم جدیدی پدید آمده است که نسبت خاصی با دنیا و موجودات دارد». وی منکران رویکرد خود را منکران تفکر می‌داند و معتقد است که این کار را برای آن انجام می‌دهند که زشتی‌های غرب را بی‌ارتباط با آن قلمداد کنند. وی منکر وجود هرگونه میزانی برای گزینش غرب و رهاکردن بدهای آن است (داوری، ۱۳۶۷: ۷۴). به باور داوری «برای ورود به عالم تجدد شرایطی لازم است که تا آن شرایط فراهم نشود هر کوششی برای ورود به تجدد احیاناً تجددزدگی را شدت می‌بخشد» (داوری، ۱۳۸۴: ۱۸).

برای درک وضعیت ما در مواجهه با غرب و اخذ و اقتباس از آن، به نظر مفید می‌رسد که اندیشه دکتر داوری را در نسبت با دیدگاه‌های داریوش شایگان طرح کنیم. شایگان معتقد است که هویت ما هویت موزاییکی شده است که این موزاییک‌ها مختلف‌اند و البته هم‌اندازه هستند. یعنی من همان قدر که مسلمانم، هندی هستم، ایرانی هستم، و ...؛ وی معتقد است که هویت یک‌دست و همگون وجود ندارد. در عصر حاضر سطوح متفاوت آگاهی از هویت چندگانه ما خبر می‌دهند. «همه سطوح آگاهی نیز که بالقوه در وجود ما لانه کرده بودند فعلیت می‌یابند، در کنار یک‌دیگر ابراز وجود می‌کنند و از هویت نهایی خبر می‌دهند که حتی از وجودشان هم آگاه نبودیم» (شایگان، ۱۳۸۰: ۱۳۴).

دکتر داوری در پاسخ می‌گوید که هویت موزاییکی هویت نیست هرچند موزاییکی شدن هویت مردم جهان به یک اعتبار درست است. به نظر ایشان درست است که هویت مردم جهان موزاییکی شده است اما مسئله آن است که با این هویت چه می‌توان کرد. هویت موزاییکی نقصان و مرحله‌ای از بی‌هویتی است. وضع موزاییکی وضع ضعف روح و تفکر است. داوری در بیان تفاوت نظر خود با شایگان می‌گوید که وی این حالت را طبیعی دانسته و به آن راضی است اما داوری به این حال راضی نیست و معتقد است که «وضع

موزاییکی یک وضع فترت است که باید با آن کنار آمد، ولی نمی‌توان به آن اعتماد کرد، زیرا این وضع نمی‌تواند دوام بیاورد، چراکه ابتر و عقیم است» (داوری، ۱۳۸۷: ۱۹۰-۱۹۱). تفاوت دیدگاه شایگان و داوری به‌طور کلی در آن است که شایگان این وضع موزاییکی و تفکر سیار را باعث قدرت‌مندی می‌داند. انسان جدید به لائوتسه ارادت می‌ورزد و مولوی می‌خواند و به دکارت فکر می‌کند و در واقع از چند فرهنگ قدرت می‌گیرد، اما داوری می‌گوید «موزاییک فعلی، حتی نوع غربی و متجددانه آن انسجام ندارد. یعنی این حکم را حتی در خصوص غرب نمی‌توان به‌کار برد. غرب اکنون در موضع قدرت تام و تمام نیست. یعنی قدرتی بیش از آنچه در پایان قرن نوزدهم و بیستم داشته‌اند» (همان: ۱۹۱).

۶. دموکراسی، آزادی، و توسعه

در نسبت با این مقولات، گاه آرای وی را فاشیستی یا مغایر آزادی تلقی کرده‌اند. وی در *عقل و زمانه* می‌گوید:

تغییر اساسی در فکر و نظرم به‌وجود نیامده است. یعنی راجع به تجدد و توسعه و دموکراسی و آزادی کم و بیش همان نظرها را دارم که قبلاً داشته‌ام، که این‌ها را گاهی به‌نظر فاشیستی یا ضدیت با آزادی تعبیر کرده‌اند. اما من نه اهل خشونت‌م و نه هرگز هیچ خشونت‌ی را توجیه کرده‌ام. با فاشیسم و نازیسم هم سروکار ندارم و البته این‌ها را از جمله عوارض تجدد می‌دانم و نه چیزی که از بیرون آمده است تا تمدن جدید را به‌خطر بیندازد (داوری، ۱۳۸۷: ۹۶).

وی در بحث توسعه معتقد است که از نگاه غرب دو راه بیش‌تر وجود ندارد؛ یا توسعه‌یافتگی یا توسعه‌نیافتگی، و این هر دو نیز از شئون و مراتب تاریخ غربی‌اند. البته وی برای این ادعا استدلال می‌کند که وقتی غرب به بیرون نظر می‌کند این دو شق را می‌بیند و همواره نشاط و قوت خود را در آیینۀ دیگری دیده است. ایشان چنان‌که پیش‌تر اشاره کردیم برای غرب هویت قائل است. به‌نظر او ما راهی جز توسعه نداریم^{۲۰} و باید با آن کنار بیاییم، اما این توسعه مقدمات و شرایطی می‌خواهد (همان: ۷۴-۷۵)؛ به باور وی در جامعۀ دینی ما باید دید آیا دین و توسعه با هم جمع می‌شوند و آیا می‌توان نظام اسلامی را با مزایای مدرنیته جمع کرد؟ وی می‌گوید که منکر این نیست که «اگر» بتوانیم خوبی‌ها را بگیریم خیلی خوب است اما این «اگر» را ناشی از ساده‌بینی می‌داند. از طرفی ما نمی‌توانیم همه‌چیز یا هیچ‌چیز غرب را بگیریم یا رها کنیم، چراکه قدرت تام و تمام به ما نداده‌اند که هر وقت دلمان خواست آن را اخذ یا رها کنیم (همان: ۷۶).^{۲۱}

این برداشت از آثار ایشان وجود دارد که به‌خاطر نقدهایی که از تجدد و مدرنیته و توسعه کرده‌اند، وی ضد توسعه است. اما وی برای رفع این مسئله می‌گوید که من اصلاً «در حوزه تقابل میان پیشرفت و عقب‌افتادگی بحث نکرده‌ام» (همان: ۹۹). همه کشورهای دنیا یا توسعه‌یافته‌اند و یا در حال توسعه‌اند و این هردو از یک سنخ است و مسلماً جوامع توسعه‌نیافته از مزایای توسعه بی‌بهره‌اند و ما باید تلاش کنیم تا به توسعه برسیم. اما وی تذکر می‌دهد که پرسش اساسی من در باب آینده جهان و آخر کار تجدد است (همان: ۱۰۱).

اما در مورد سنت، وی ابتدا از تجدد می‌گوید و این که به‌راحتی نمی‌توان به توسعه و تجدد رسید. این مطلب که ما بعد از یک قرن و نیم هنوز به توسعه نرسیده‌ایم نشان می‌دهد که حتماً موانعی بوده است. اما این مانع لزوماً سنت نیست؛ سنت شرط درست اندیشیدن و درست عمل کردن است. تأکید وی بر سنت به‌معنای رفتن به گذشته به قصد موشکافی در تاریخ نیست. سنت به گذشته تعلق دارد اما صرف عادات گذشته نیست بلکه نوری است که از پشت سر می‌تابد و آینده را روشن می‌کند. ایشان در توضیح می‌گوید: «وقتی از سنت می‌گوییم، تاحدی معنای گادامری آن را در نظر داریم که به شرایط روحی و فکری و به زبان و تعلقات مردم بستگی پیدا می‌کند و نه به عادات و آداب صوری ایشان». سپس ایشان به علت توسعه‌نیافتگی ما اشاره می‌کند و می‌گوید: «این نگاه و بینش و تعلقات ماست که به ما اجازه می‌دهد یا نمی‌دهد که یک راهی را در پیش بگیریم و به ما امکان می‌دهد که یک راهی را تندتر و بهتر طی کنیم». توسعه هم دارای سنت خاص خود است و شریک‌شدن در توسعه مستلزم هماهنگی و هم‌نوایی مردمان در فکر و عمل است که ضامن این امر قرار گرفتن در مسیر و مدار تاریخ است. این ناتوانی ما در توسعه فرع بستگی به سنت قدیم است^{۲۲}، چراکه سنت‌ها مانع بر سر راه نبوده‌اند. وی علت توسعه‌یافتگی را نه وجود موانع که نبود مقتضی می‌داند و دعوت می‌کند که به فکر مقتضی باشیم (همان: ۷۸-۸۵). وی در ادامه توسعه را رشد و توسعه علم و برقراری نظام روابط و مناسبات خاص می‌داند و این نظم، نظم جهانی و واحد است. لذا در راه توسعه، فیلیپین و الجزایر و مکزیک را دارای تفاوتی اساسی نمی‌بیند. همه به یک مقصد خواهیم رسید که همان جهان و همی تکنیکی است (همان: ۸۵-۸۶).^{۲۳}

در ادامه، وی به بحث دموکراسی و نقد مدرنیته می‌پردازد و می‌گوید که نقد وی به دموکراسی، سیاسی و مبتنی بر مبانی ایدئولوژیک نبوده است، بلکه ناظر به امید و امیدواری به ظهور تفکر معنوی بوده است. وی می‌گوید این نقد به‌معنای آن نیست که مردم حق

نداشته باشند و یا نباید نظری داشته باشند. وی حتی جهان متجدد را موجه می‌داند، چراکه ساحت بشریت را که در قرون وسطی سرکوب شده بود احیا کرده است (همان: ۹۲-۹۳). داوری دموکراسی مطرح شده توسط دولت‌ها را دموکراسی مجازی می‌داند و می‌گوید، با حق مردم در اداره امور خودشان و نظارت بر اعمال حکومت مخالف نیست و به این معنی طرف‌دار دموکراسی است. اما در تقریر خود بیان واضحی از دموکراسی مجازی ارائه نمی‌دهد؛ وی آن را بر اساس توجه آن به سوژکتیویته و خودبنیادی رد می‌کند، اما به شکلی دقیق و روشن مشخص نیست که منظور وی از دموکراسی مجازی چیست. وی ابتدا از دموکراسی به گونه‌ای صحبت می‌کند که گویی باطل و مردود است و آن را لازمه مدرنیته می‌داند و سپس آن را به مجازی و حقیقی تقسیم می‌کند و جانب مجازی آن را مردود می‌کند و طرف حقیقی آن را می‌گیرد.

اما نقد ایشان به دموکراسی چیست؟ وی اومانسیم را اساس مدرنیته و علم و تفکر جدید می‌داند. در واقع «علم فرع آن است و تمام پیشرفت‌هایی که در علم و تکنولوژی شده از آن برآمده است» (داوری، ۱۳۷۹ الف: ۱۱). اومانسیم نه امر عارض بر تفکر غرب بلکه جزء ذات آن است و ساختار تمدن امروز را می‌سازد (داوری، ۱۳۸۰: ۹۸). این اومانسیم ناشی از خودبنیادی یا سوژکتیویته مدرن است و دموکراسی لازمه این خودبنیادی است. «اصل دموکراسی آن است که خواست بشر میزان سیاست است و کسی که منکر این اصل باشد و بشر را دائرمدار همه‌چیز نداند نمی‌تواند به این اصل معتقد باشد» (داوری، ۱۳۶۷: ۱۶۶). دیدیم که وی نقد دموکراسی را به انگیزه امید برای ظهور تفکر معنوی انجام داده است. داوری در *ما و راه دشوار* تجدد جمع میان دین و دموکراسی را نیز ممکن نمی‌داند و علت آن این است که دین دارای قواعدی است که منشأ آسمانی دارد و تجدد به نظام دینی مجال بروز و ظهور نمی‌دهد (داوری، ۱۳۸۴: ۱۶۱).

داوری در باب آزادی به صراحت تحت تأثیر هایدگر است و اقوال او را در باب آزادی بیان می‌کند. وی می‌گوید: «آزادی با اکتشاف حقیقت و تحقق آن همراه است و کسی که با جلوه حقیقت بیگانه است از آزادی هیچ خبر ندارد» (داوری، ۱۳۶۷: ۴۹۱). ایشان می‌گوید «آزادی عبودیت حق است» و در ادامه صریحاً می‌گوید «آزادی حقیقت است» و اظهار می‌کند که نظراتش در باب آزادی به خاطر خلط مراتب فلسفه و سیاست، به اشتباه، فاشیستی خوانده شده است (داوری، ۱۳۸۷: ۹۸-۹۹). هایدگر در کتاب *در باب ذات حقیقت* معتقد است که «ذات حقیقت آزادی است» هایدگر با این جمله نمی‌خواهد این عبارت ساده و

پیش‌پافتاده را بیان کند که «آزادی حقیقت است»، به این معنا که آزادی واقعی انکارناپذیر است و باید وجود آن را به‌منزله یک حقیقت یا واقعیت به‌رسمیت شناخت، بلکه وی از رابطه «ذات حقیقت» با «آزادی» سخن می‌گوید و صراحتاً بیان می‌کند که حقیقت در ذات خود همان آزادی است (عبدالکریمی، ۱۳۸۴: ۱۵). هایدگر نیز حقیقت را در بیان آن بر اساس استعلای دازاین، صریحاً به‌معنای آزادی می‌داند، منتهی نه آزادی به‌معنای افسارگسیختگی بلکه به‌معنای فراروی و استعلای دازاین در مواجهه با موجودات (Heidegger, 1993: 111-138).

داوری آزادی را جزء ذات آدمی و غیر از اباحی‌گری و لیبرالیسم می‌داند. در دوره جدید سوبژکتیویته و خودبنیادی ملاک استیلای بشر شده است و هرچه به استیلای بشر کمک کند آزادی و هرچه در مقابل آن قرار گیرد ضد آزادی است، لذا «آزادی جدید آزادی هوی و هوس است» (داوری، ۱۳۶۷: ۴۹۵).^{۲۴} وی آزادی جدید را آزادی فردی و مربوط به عالم تجدد می‌داند، چرا که این آزادی مربوط به فلسفه‌های تاریخ و عالم تجدد است. اما این آزادی اصلاً آزادی نیست، چراکه عالم تجدد بالذات توتالیتیر است و توتالیتیر بودن ذاتی آن است نه این‌که بر آن عارض شده باشد (داوری، ۱۳۸۴: ۹۴).

۷. گفت‌وگوی تمدن‌ها؛ نقطه پایان بر دوپست سال داعیه غرب

داوری قائل به غلبه تمدن غرب بر عالم است. به‌نظر وی، تاریخ غربی همه کشورهای غیر غربی را دربر می‌گیرد و «در همه‌جا درباره گذشته بشر به‌طور کلی با موازین غربی حکم می‌شود» (همان: ۷). به‌طوری که اکنون عالم به دو بخش متجدد و درگیر با سودای تجدد تقسیم می‌شود. عقل تجدد در همه عالم فراگیر شده است. به‌نظر وی ریشه همه بحران‌های عالم در تفکر غربی است؛ در این تفکر «بشر به جایی رسیده که دیگر هیچ امید و پناهی بیرون از خود ندارد» (داوری، ۱۳۸۷: ۱۶).

دکتر داوری گفت‌وگوی تمدن‌ها را پاسخ هوشمندانه و مؤثری به طرح برخورد تمدن‌های هانتینگتون می‌داند. گفت‌وگوی تمدن‌ها یک طرح سیاسی است که هرچند زمینه‌های آن توسط اهل سیاست فراهم می‌شود، اما گفت‌وگوکنندگان آن همه اهل سیاست نیستند. به‌نظر دکتر داوری این یک تاکتیک سیاسی است در برابر برخورد تمدن‌ها. این گفت‌وگو نیاز به مبانی مشترک ندارد و توجه دو طرف به مبانی یک‌دیگر کفایت می‌کند. به‌نظر دکتر داوری هانتینگتون در استراتژی سیاسی امریکا طرح برخورد تمدن‌ها را طوری

پیش می‌برد که گویی همه تمدن‌ها می‌توانند به هم نزدیک شوند و اتحادی در مقابل ائتلاف فرضی تمدن اسلامی - کنفوسیوسی پدید آورند (همان: ۱۰۹-۱۱۲).

از نظر دکتر داوری «جنگ‌های ایران و یونان، ایران و روم، ایران و مغول هیچ‌کدام جنگ تمدن‌ها نبوده است. این جنگ اختصاص به زمان ما دارد. تمدن غربی چون احساس قرارگرفتن در سرازیری می‌کند از جنگ تمدن‌ها دم می‌زند». البته ایشان تذکر می‌دهد که وقتی از ضعف غرب سخن می‌گوییم نباید تصور شود که غرب به‌زودی از پا درمی‌آید. «غرب قدرتی است که رو به ضعف می‌رود، اما به نسبت که نظر می‌کنیم هنوز بسیار قدرت‌مند است و همه لوازم قدرت اعم از تکنیک و تجارت و بازار و تبلیغات در دست اوست». اما وی می‌گوید اکنون که «جنگ تمدن‌ها به‌عنوان شاکله سیاست آینده مطرح شده است، یک سیاست‌مدار باید در برابر آن شاکله، شاکله دیگری پیشنهاد کند» (همان: ۲۱۳). به‌نظر ایشان قبول گفت‌وگوی تمدن‌ها از سوی غرب درحقیقت نفی داعیه دو‌ست‌ساله تاریخ غربی است. تاریخ غربی داعیه داشت که از این پس هیچ تاریخ و تمدنی جز تاریخ و تمدن غربی وجود ندارد، مردم هم دو دسته‌اند گروهی غربی و گروهی هم ماندگان قافله تاریخ‌اند. اما با طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها غرب باید بپذیرد که غربی و غیرغربی برابرنند و می‌توانند با هم تبادل نظر کنند (همان: ۲۱۴). غرب از این داعیه که تاریخی جز تاریخ غربی وجود ندارد صرف نظر کرده است و این یعنی ما در وضعیت پست‌مدرن هستیم. در این وضعیت «نه فقط رسوم و آرا، بلکه اصول و مبادی تاریخ غربی مورد چون و چرا قرار می‌گیرد...» (همان: ۲۱۵).

۸. نتیجه‌گیری

دکتر داوری غرب را یک عالم و دارای ماهیت می‌داند و عالم را نه مجموعه‌ای از چیزها یا امور خوب و بد، بلکه شرط امکان پیدایی انحصاری از سنن و روابط تلقی می‌کند. به‌نظر وی غرب یک حادثه و درعین حال یک تاریخ است. غرب یک تاریخ است که در آن آدمی دائرمدار عالم می‌شود و آخرین مرحله این سیر مطلق‌شدن علم تکنولوژیک است. به‌نظر وی غرب‌زدگی هم نه صرف تقلید از آداب و رسوم و روش‌های غربیان بلکه یک نحوه بودن در جهان است و همان نگاه سوپژکتیو به جهان و موجودات است. به این معنا غربیان هم غرب‌زده‌اند، متهمی غرب‌زدگی آن‌ها بسیط است اما غرب‌زدگی ما مضاعف است. ایشان معتقدند که ما افتاده در غرب‌زدگی هستیم متهمی آن‌چه در این میان مهم است این است که به مبادی و باطن تمدن غربی توجه داشته باشیم.

اما در مواجهه با غرب مهم‌ترین مقولات در اخذ و اقتباس دموکراسی، آزادی و توسعه است. وی توسعه را رشد و پیشرفت علم و برقراری نظام روابط و مناسبات خاصی می‌داند و این نظم، نظم جهانی و واحد است و لذا همگی در نهایت به یک مقصد می‌رسیم که همان جهان وهمی تکنیکی است.^{۲۵} علاوه بر این داوری خود را منتقد دموکراسی غربی می‌داند، ولی نقد خود را نه مبتنی بر مبانی ایدئولوژیک خاص بلکه ناظر به امید و امیدواری به ظهور تفکر معنوی تلقی می‌کند. به نظر وی دموکراسی مطرح‌شده دموکراسی مجازی است.^{۲۶} البته وی با حق مردم در اداره امور خودشان و نظارت بر اعمال حکومت مخالف نیست و به این معنا طرف‌دار دموکراسی است. داوری، متأثر از هایدگر، آزادی را نه هوی و هوس که حقیقت می‌داند و از آن به عبودیت تعبیر می‌کند. وی علت این که نظرش در باب آزادی، فاشیستی تعبیر شده را خلط مراتب فلسفه و سیاست می‌داند. ایشان آزادی را نه افسارگسیختگی یا بی‌قیدی بلکه دارای وجهی هستی‌شناختی و به معنای فراروی و استعلای انسان در مواجهه با موجودات در نظر می‌گیرد.

به نظر داوری تاریخ غرب تمام کشورهای عالم را فراگرفته است و اکنون کشورهای عالم به دو دسته متجدد و در سودای تجدد تقسیم می‌شوند. در چنین وضعیتی نظریه جنگ تمدن‌های هانتینگتون از سوی غرب مطرح می‌شود. در این جنگ یک طرف تمدن مهاجم غربی است و طرف دیگر تمدن‌هایی است که قدرت مقابله ندارند. داوری طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها را پاسخی در قبال جنگ تمدن‌های غرب تلقی می‌کند. قبول این گفت‌وگو از سوی غرب نفی داعیه دویست ساله غربی است که هیچ تاریخ و تمدنی جز تاریخ و تمدن غربی وجود ندارد.

پی‌نوشت

۱. البته مسئله اصلی هویت غرب نیست. مسئله این است که تاریخ سفره گسترده‌ای است که هرکس از راه برسد هرچه بخواهد از آن بردارد و تناول کند. همه اقوام همیشه امکان‌های برابر ندارند و مثلاً علم را در حد استعدادها و امکان‌های فرهنگی، اقتصادی، و اجتماعی خود فرامی‌گیرند. آزادی و اختیار بشر هم مسلم است، اما معنی اختیار و آزادی این نیست که آدمی فرمان‌روای تاریخ است و هرچه بخواهد می‌کند. تاریخ با میل و سلیقه اشخاص و گروه‌ها قوام نمی‌یابد.
۲. در صورتی گزینش امکان دارد که با عقل تجدد یگانه شویم. ولی در آن صورت شاید دیگر گزینش معنایی نداشته باشد بلکه ترجیح و رعایت موقع و مقام میسر شود.

۳. معنی سخن آن نیست که ما محکوم به غربی شدنیم و بخواهیم و نخواهیم غربی می شویم، بلکه اکنون تاریخ همه جهان تاریخ غربی است. اقوام توسعه نیافته هم همگی دل بسته توسعه اند. به این جهت در محدوده تاریخ تجدد قرار می گیرند، اما ضرورتاً متجدد نمی شوند زیرا متجدد شدن متوقف به فراهم شدن شرایط خاص است. تجدد همه را به سوی خود می خواند اما واجدان شرایط را به خود راه می دهد.
۴. دموکراسی کنونی بهترین صورت دموکراسی است. من با دموکراسی مخالف نیستم بلکه با تحویل آن به یک مفهوم انتزاعی و مطلق دانستنش مخالفم و البته هرگز نگفته‌ام که این دموکراسی مجازی است. دموکراسی مجازی دموکراسی ای است که می خواهند در عراق و افغانستان و تونس و یمن و مصر و اردن و مراکش و بحرین و سوریه برقرار کنند.
۵. آزادی و حقیقت و عبودیت در معانی رسمی شان با هم هیچ نسبتی ندارند و اگر هریک از این الفاظ را در مفهوم رایج شان در نظر آورید سخن مرا در نمی یابید. عبودیت در نظر من آزاد شدن از دنیا و عقبی و از هر قید و بند و تعصب است و کم تر کسی را می شناسیم که زهره ورود در آن را داشته باشد. این چنین تسلیم بودن به حق با حرفها و اعمال رسمی و داعیهها و اعمال قهر و ... محقق نمی شود. حقیقت هم نه حقیقت علمی بلکه برداشته شدن حجاب و گشایش افق آینده است. این حقیقت با پژوهش های معمول و متداول کشف و محقق نمی شود. شنیدنی هم نیست بلکه رسیدنی است، اما آزادی با یافت حقیقی ملازمت دارد. با این یافت می توان از قید و بندها و رسوم غالب و اندیشه و گفتار مسلط آزاد شد. این آزادی را ابتدا شاعران و متفکران درک می کنند و بشارت آن را به دیگران می دهند و در این وضع مردمان هم بوی آزادی را کم و بیش استشمام می کنند.
۶. من توسعه را توسعه اقتصادی و اجتماعی و تکنولوژیک می دانم و از برقراری نظام و روابط و مناسبات خاص حرفی نزده‌ام مگر آن که مراد از نظام خاص همان نظام تجدد یا شبه تجدد باشد.
۷. هر جا مواجهه گفته‌ام، مرادم مواجهه سیاسی نبوده است، مع هذا وقتی در تاریخ به تجددهایی نظر می کنم در هیچ جا مواجهه فکری، که صورت اصیل آن دیالوگ است، ندیده‌ام. تسلیم و قبول و رد و مخالفت نیندیشیده فراوان است. چنان که می توان بارزترین وجه این مواجهه را قبول رسوم فکری و عملی غرب با اما و اگرهای پر سر و صدا و میان تهی دانست.
۸. غلبه تکنیک را با غلبه سیاست نباید اشتباه کرد. هر چند که این دو بی ارتباط با یکدیگر نیستند. در جهان جدید برخلاف آنچه مشهور است قدرت در سیاست متمرکز نشده است، بلکه سیاست به قدرت علم و تکنولوژی وابسته است. البته در بخشی از جهان که دائرمداری تکنیک مسلم نشده است، سیاست مجال جولان بیش تری دارد و می تواند یا می پندارد که می تواند بر همه چیز و همه جا دست بیندازد و حتی علم را هم مستثنی نمی کند. این که تا چه اندازه و تا کجا این قدرت تحقق می یابد امر دیگری است.

۹. در باب هویت‌اندیشی یک سینه سخن دارم. این اولین بار نیست که من هویت‌اندیش شده‌ام. دوستان دیگری هم مرا در زمره هویت‌اندیشان قرار داده‌اند ولی هرچه در کارنامه پنجاه ساله خود نظر می‌کنم اثری از هویت‌اندیشی نمی‌بینم. شاید هم معنی اصطلاح را نمی‌دانم. اگر غرب و تجدد را نقد کرده‌ام این نقد بر مبنای هیچ ایدئولوژی‌ای نبوده است. اگر از تذکر تاریخ گفته‌ام نظرم به آزادی و خروج از وضع تقلید و رهایی از سرگردانی و بلا تکلیفی بوده است. من برخلاف قول کسانی که بی‌اعتنا به نوشته‌های من به‌اصرار مرا غرب‌ستیز می‌دانند، اهل ستیزه نیستم بلکه سعی کرده‌ام با غرب و تجدد غربی آشنا شوم و البته تاریخ غربی را تاریخ مطلق و یگانه و دائم ندانم اما این که چه تاریخی بعد از تاریخ غربی می‌آید چیزی است که هنوز کسی (جز خدا) از آن خبر ندارد.

۱۰. من علم را محدود به سنن و روابط نمی‌دانم.

۱۱. مراد از ماهیت ترکیبی از جنس و فصل نیست. بلکه نحوه و جلوه‌ای از وجود است.

۱۲. راه بشر کنونی تجدد و تجددمآبی است و تا وقتی که راه دیگر گشوده نشود همه اقوام می‌توانند در راه توسعه و تجددمآبی قدم بگذارند و سیر کنند. اما طی این راه آسان ندانسته‌ام و فکر نمی‌کنم همه بتوانند به‌آسانی این راه را بیمایند. توجه بفرمایید که عنوان یکی از نوشته‌های من «ما و راه دشوار تجدد» است.

۱۳. مراد من از اصرار در حیوانیت توجه به زندگی و بهتر زیستن و برآوردن نیازهای هر روزی است. ۱۴. نفسانیت را در ترجمه «سوئزکتیویته» آورده‌ام که معادل خوبی نیست و دیگر آن را به‌کار نمی‌برم. نفسانیت به معنای غلبه هوای نفسانی هرگز مورد نظر من نبوده است که کسی بگوید روش علم با نفسانیت چه نسبت دارد؟ متأسفم که تعبیر نامناسبی پیش آوردم و تأسف بیش‌ترم این است که در جهان پر از کینه و کینه‌توزی تجدد قصور و تقصیر مقبول نمی‌افتد.

۱۵. من در «فلسفه در بحران» سعی کرده‌ام بگویم که مرادم از نفسانیت چه بوده است اما نمی‌خواهم و درست نمی‌دانم که این‌گونه القا شود که نفسانیت عالم و آدم را فاسد کرده است.

۱۶. اگر کسی بگوید ما در تفکر غرب شریک نشده‌ایم نتیجه منطقی‌اش این نیست که ما نمی‌توانیم فکر کنیم. من وصف زمان خود را گفته‌ام. اتفاقاً جوانان با روکردن به تفکر باید وضع بیگانگی با تفکر را دگرگون کنند. در تفسیر نوشته‌های من نمی‌دانم چرا میان احکام و قضایای وجودی و امکانی و ضروری خلط و اشتباه می‌شود. گمان نمی‌کنم به صرف مطالعه منطبق این مشکل رفع شود.

۱۷. بحث از ماهیت تکنیک به این آسانی‌ها نیست. صورت‌هایی از تکنولوژی در جهانی غیر از جهان غربی هم وجود داشته است و می‌تواند وجود داشته باشد ولی جهان متجدد جهان تکنیک است و این عالم از تکنیک جدا نمی‌شود.

۱۸. در دسته اول عالمان بسیارند و چرا نباشد.
۱۹. توجه داشته باشید که ماهیت چیزی غیر از کل موجود است. ماهیت و ذات را نباید با کل اشتباه کرد.
۲۰. ما یعنی مای مدعی. وگرنه کسی چه می‌داند در تاریخ هزار راه هست. اگر کسی راهی جز راه توسعه می‌شناسد بیاید آن را نشان دهد. نمی‌دانم چه اصراری دارید سخن را خشک و جامد و انتزاعی و بی‌روح کنید.
۲۱. ظاهراً این عبارت تفسیر سخن من است نه عین آن.
۲۲. عبارت آشفته است.
۲۳. از این تعبیر استنباط شده است که من جهان تکنیک را جهان وهمی می‌دانم که البته چنین نیست. جهان وهمی تکنیکی جهانی است که در این جهان سودای توسعه در روح مردمی است که از توسعه مانده‌اند و هم آرزومندان تکنیک وجود دارد.
۲۴. تفسیر مفسر در مرتبه اجتماعی - سیاسی درست است اما من در بیش‌تر موارد آزادی را در مرتبه و مقام دیگر منظور کرده‌ام.
۲۵. جهان وهمی تکنیکی جایی نیست که بتوان به آن رسید، یعنی هیچ‌کس به آن‌جا نمی‌رسد. این جهان چنان که گفتیم در وهم آدم‌های توسعه‌نیافته که در حسرت توسعه به سر می‌برند وجود دارد.
۲۶. قبلاً در باب دموکراسی مجازی توضیح داده‌ام.

منابع

- داوری، رضا (۱۳۵۷). *وضع کنونی تفکر در ایران*، تهران: سروش.
- داوری، رضا (۱۳۶۳). *شمه‌ای از تاریخ غرب‌زدگی ما*، وضع کنونی تفکر در ایران، تهران: سروش.
- داوری، رضا (۱۳۶۷). *فلسفه در بحران*، تهران: امیرکبیر.
- داوری، رضا (۱۳۷۹ الف). *اتوپپی و عصر تجدد*، تهران: ساقی.
- داوری، رضا (۱۳۷۹ ب). *درباره علم*، تهران: هرمس.
- داوری، رضا (۱۳۷۹ ج). *درباره غرب*، تهران: هرمس.
- داوری، رضا (۱۳۸۰). *تمدن و تفکر غربی*، تهران: ساقی.
- داوری، رضا (۱۳۸۳ الف). *فرهنگ، خرد و آزادی*، تهران: ساقی.
- داوری، رضا (۱۳۸۳ ب). *فلسفه تطبیقی*، تهران: ساقی.
- داوری، رضا (۱۳۸۴). *ما و راه دشوار تجدد*، تهران: ساقی.
- داوری، رضا (۱۳۸۷). *عقل و زمانه؛ گفت‌وگوها*، تهران: سخن.

۶۰ غرب و غرب‌زدگی در اندیشه دکتر داوری؛ با تکیه بر ملاحظات ...

شایگان، داریوش (۱۳۸۰). *افسون‌زدگی جدید، هویت چهل تکه و تفکر سیار*، ترجمه نازی عظیم‌ا و فاطمه ولیانی، تهران: فرزانه روز.

عبدالکریمی، بیژن (۱۳۸۴). «رابطه حقیقت و آزادی در اندیشه هایدگر در نامه فلسفی»، *نامه مفید*، ش ۵۰.

نصری، عبدالله (۱۳۸۶). *رویارویی با تجدد*، ج ۲، تهران: نشر علم.

هایدگر، مارتین (۱۳۷۵). «عصر تصویر جهان»، ترجمه یوسف ابادزی، *ارغنون*، ش ۱۱ و ۱۲، پاییز و زمستان.

Heidegger, Martin (1993). 'On the Essence of Truth', *Martin Heidegger Basic Writings*, David Farrell Krell (ed.), London: Routledge.